

در آن کشور ز لای خویش زین
 سه ماهه که در بدوش خود
 چه سوختن بر زبان حرف زان
 فغان زد کای عزیز است بر پیش
 سزاوار عقوبت نیست یوسف
 عزیز از گفتن که در کعب ماند
 که ای ما شسته از لای خویش
 بگور و خشک کن آتش که فروخت
 یکفتمان بنیم خام و غماز
 ز غمازیت مشک چین بر روی
 به بین در تازه کلهای مبارک
 بنیم غماز لیکن که بد است
 برود در حال یوسف کن ظاهر
 بود

کراز

کراز پیش است در پراهنش کج
 نزار ددوی یوسف فردق
 در زار چاکش کشد پراهن او
 در غنت آنچه میکوید زینجا
 عزیز از طفل چون کوش این کن
 چه دید از پس در دیده برین را
 که دانستم که این کید از تو بود
 ز کیدت این که پیش کشی ردی
 ز راه ننگ نام خویش گشتی
 بسندیدی بخود این نابسته
 ز کید زن دل مردان دویم
 عزیز از کند کید ز نان خوار
 ز کوزن کسی عا جز مبادا

زین را بود دامن زان پاک
 همیکوید برای خود دروغی
 بود پاک از خیا تشنه او
 نه زای صدق همی بود زینجا
 روان تفتیش حال برین او
 علامت که آن مکاره ز نرا
 بران آزاده این قید از بود
 چه دید بود اینک ما خود کردی
 طبعی از عظام خویش گشتی
 و زان بس جرم آن بودی
 ز ناز کیدهای بس عظیم است
 یکید زن بود دانا کوفتار
 ز مکاره خود هرگز مبادا

Copyright © King Fahd University